

تاریکخانه دستمزد سیاستمداران جهان

همه می‌دانند که يك معلم چقدر حقوق می‌گیرد (متوسط بین 600 تا 700 هزار تومان در این شرایط وانفسای اقتصادی)، اما تقریباً کمتر کسی می‌داند رئیس مدرسه‌ای که همان معلم در آن خدمت می‌کند چند هزار تومان حقوق می‌گیرد.



جام جم آنلاین: همه می‌دانند که يك معلم چقدر حقوق می‌گیرد (متوسط بین 600 تا 700 هزار تومان در این شرایط وانفسای اقتصادی)، اما تقریباً کمتر کسی می‌داند رئیس مدرسه‌ای که همان معلم در آن خدمت می‌کند چند هزار تومان حقوق می‌گیرد. اگر همین راه را ادامه دهید، درمی‌یابید که کشف میزان دقیق حقوق و مزایای رئیس منطقه آموزش و پرورش را که همان معلم در آن خدمت می‌کند به مراتب دشوارتر است. حتی اگر فیش حقوقی فلان مدیر را هم پیدا کنید نمی‌توانید بدرستی میزان دریافتی او را حدس بزنید. زیرا درکنار آمار و ارقام ناچیزی که در فیش‌های حقوقی نوشته شده است هریک از مدیران معمولاً از مزایای نانوشته دیگری برخوردارند که نمی‌توان آنها را بدرستی محاسبه کرد و این داستانی تکراری و هزاران بار گفته شده است.

در این راه و به انگیزه کشف يك حقیقت ساده، هرچه جلوتر می‌روید احساس می‌کنید بر حجم و غلظت ابهام‌ها و تردیدها افزوده می‌شود و پرسش از این‌که فلان مقام بالاتر چقدر حقوق می‌گیرد در هاله‌ای از ابهامی انکار و حاشا فرو می‌رود. تا جایی که دیگر بدرستی و دقت نمی‌توان چیزی گفت یا نوشت و باید تنها به حدس و گمان‌ها متوسل شد و به سرانگشت خیال چیزی را تصور کرد که کمی تا قسمتی به واقعیت نزدیک باشد. چیزی که تقریباً از پیش می‌دانیم تلاشی بی‌حاصل است.

می‌گویند این سرشت سیاست است که می‌خواهد همه‌چیز در ابهام باشد. سیاستمداران کسانی هستند که هرگز راز دلشان را پیش کسی آفتابی نمی‌کنند. از تصمیم‌هایشان حرفی نمی‌زنند مگر آن‌که به عمل درآمده باشد. بیشتر سعی می‌کنند ذهن رقیبان یا دشمنانشان را کنکاش کنند تا مبدا چیزی را به نفع آنها جا انداخته باشند.

به همین دلیل انگشت گذاشتن بر این‌که فلان رئیس‌جمهور چقدر حقوق می‌گیرد در واقع به معنای حرکت در میان توده‌هایی از ابهام است که در ورائی آن کمتر حقیقتی یافت می‌شود. می‌گویند در کشورهای شرقی و آسیایی به دلیل این‌که قلمرو سیاست شفاف نیست این اتفاق امری عادی، اما ناپسند است. در نظام‌های تک‌حزبی و توتالیتر یا نظام‌های قبایلی و خاندانی کسی نمی‌داند مقامات بالادست جامعه چقدر حقوق می‌گیرند و درآمدهای افسانه‌ای آنها از چه منابعی به دست می‌آید، اما در کشورهای دموکراتیک که قلمرو سیاست و اقتصاد شفاف است اینچنین نیست و تا اندازه‌ای می‌توان از این مسائل آگاه شد چرا که دست‌کم نهادهایی وجود دارند که در این کشورها شفاف‌سازی می‌کنند و طبق مقررات تعیین می‌کنند چه مقامی از چه امکانات و مزایایی برخوردار باشد.

اما به اعتقاد برخی این نیز دیدن فقط نیمه پر لیوان است، زیرا در همین جوامع نیز کم نیست مواردی که از اختلاس و ریخت و پاش مقامات سیاسی اینجا و آنجا می‌شنویم. با این حال در پایان این‌گونه خبرها می‌شنویم که دادگاهی هست یا مرجعی که به تخلفات رسیدگی می‌کند.

ثروت و سیاست

مساله ثروت و سیاست موضوعی دیرین و پیچیده است که در طول تاریخ برای خود اهمیت بی‌بدیلی داشته است. گاه این ثروت است که قدرت سیاسی را به ارمغان می‌آورد و گاه برعکس این قدرت سیاسی است که کوه‌های ثروت را در جایی انباشته می‌کند. جنگ بین قانون‌های ثروت و قدرت نیز در تاریخ کم تکرار نشده است، هرچند همگرایی و هم‌آوایی این دو بیشتر شنیده و دیده شده است. ثروتمندان سراغ سیاستمداران می‌روند تا با استفاده از قدرت آنها بر ثروت خود بیفزایند. همچنان که سیاستمداران نیز سراغ ثروتمندان می‌روند تا با قدرت اقتصادی آنها بتوانند پلکان ترقی را طی کنند و به قدرت بیشتر دست یابند، اما تا زمانی که افراد قدرت و ثروت خود را در چارچوب قانون با یکدیگر مبادله می‌کنند شاید نتوان بر کسی خرده گرفت.

مساله اما زمانی فاجعه‌بار می‌شود که این ثروت یا قدرت نه متعلق به يك فرد، بلکه متعلق به يك جمع یا يك جامعه باشد. آنگاه دست‌درازی کردن به ثروت‌های عمومی يك جامعه یا سوءاستفاده از قدرت عمومی يك کشور به نفع يك فرد یا جریان یا حزب جرمی لایغفر می‌شود که باید از آن پرهیز کرد.

در این میان اگر سیاستمدارانی پارسا وجود داشته باشند و اگر قوانین و مقررات جزم و جفتی هم باشد که مانع انحراف و خطا آنها شود می‌توان مطمئن بود که کمتر جرمی رخ می‌دهد و ثروت‌های عمومی جامعه دست‌نخورده باقی‌مانده یا در مکانی امن از آنها

حراست و حفاظت می‌شود. اما اگر دو عاملی که ذکر شد در میان نباشد راه برای سوءاستفاده‌ها باز می‌شود و با ترفندهای مختلف و محیرالعقول میلیون‌ها دلار از ثروت‌های جامعه جابه‌جا شده و به‌ناحق به جیب عده‌ای از اطرافیان و خواص ریخته می‌شود. یا با استفاده از رانت‌های قدرت کلیده‌های معجزه‌آسایی در اختیار کسانی قرار می‌گیرد که به طرفه‌العینی می‌توانند درهای بسته را بگشایند و به قولی راه‌های صدساله را یک‌شبه رفته و از ثروت و امکانات مالی گسترده‌ای برخوردار شوند. داستان زمانی غم‌انگیز و تاسف‌بارتر می‌شود که چشم بینایی به نام رسانه‌های عمومی نیز نباشند یا اجازه نداشته باشند تا پرده‌ها را کنار زده و این بده بستان‌های مخفی و غیرقانونی را افشا کنند.

نعل وارونه

گاه رابطه سیاست و ثروت آنچنان در هم گره می‌خورد و پیچیده می‌شود که به قولی عقل جن هم به آن نمی‌رسد به این معنا که گروهی در مبارزه با یک قدرت به ثروت‌های کلانی می‌رسند و گروهی دیگر در همراهی با سیاست. حتی کسانی هستند که نعل وارونه می‌زنند و با دادن شعارهای عوام‌پسند و به طرفداری از توده‌های محروم یا به بهانه مبارزه با ثروتمندان یا مستبدان به میلیاردها دلار ثروت دست می‌یابند. عجیب‌تر از همه اینها کسانی هستند که منتظر فرصت‌ها می‌مانند و با وجودی که نه‌دستی در قدرت دارند و نه ثروت با ترفندی به ثروت‌های بادآورده می‌رسند. یک نمونه از این موارد خبری بود که می‌گفت یک زوج آمریکایی موفق شده‌اند تنها با استفاده از لوگوی « جنبش وال استریت را اشغال کنید« به میلیاردها دلار ثروت دست یابند!

گفته می‌شود در هجدهم اکتبر سال 2011، یک زوج از شهر لانگ آیلند ایالت نیویورک به نام‌های رابرت و دایان مارسکا درخواستی را به اداره ثبت علائم تجاری مبنی بر ثبت لوگو و اسم «وال استریت را اشغال کنید« (Occupy Wall Street) ارائه دادند تا از آن به عنوان یک «نام تجاری« برای استفاده روی لباس، کلاه، کفش و هر چیز پوشیدنی استفاده کنند. البته این زوج تنها کسانی نبودند که از این فرصت داشتند استفاده می‌کردند. افراد و شرکت‌های دیگری نیز بودند که در این مدت با استفاده از سایر لوگوها مانند «99 درصدی« یا «اشغال« یا «ضد وال استریت« یا «وال استریت را ویران کنید« و... توانستند به سودهای کلانی دست یابند. تجربه این زوج نشان داد که با بهره‌برداری از یک لوگو که زابیده یک فرصت سیاسی روز بود و با چاپ یک عبارت روی تی‌شرت‌های جوانان چگونه می‌توان یک‌شبه میلیونر شد.

وال استریت

جالب این‌که جنبش وال استریت اساساً یک جنبش ضد سرمایه‌داری بوده و به پیوند نامشروع سیاست و اقتصاد در جوامع سرمایه‌داری اعتراض دارد. جنبشی که بعدها در کشورهای دیگر اروپایی نیز ادامه یافت و همچنان هر از چند گاه خبرهایی درباره استمرار آن می‌شنویم. جوانان عضو این جنبش می‌گویند ثروت‌های جامعه آمریکا در دست یک درصد مرفه بوده و این یک درصد با دخالت در سیاست برای بقیه جامعه تعیین تکلیف می‌کند. از این رو درواقع 99 درصد جامعه به صورتی ناخواسته تابع و مطیع اوامر این یک درصد شده است.

درواقع جنبش وال استریت فریاد اعتراض جوانانی است که به نمایندگی از همان 99 درصد جامعه به‌پا خاسته‌اند تا بگویند مناسبات موجود مبتنی بر تباری قدرت و ثروت بوده و به ضرر اکثریت جامعه است. پس باید به این تباری پایان داده شود و به جای آن عدالت و مساوات برقرار گردد. به بیان ساده‌تر آنها می‌گویند دموکراسی نیز زمانی به معنای واقعی آن تحقق خواهد یافت که از پیش مساوات و برابری اقتصادی در جامعه وجود داشته باشد. به همان تعبیر خودمانی که تا برابری نباشد سخن گفتن از برابری یک تعارف توخالی و یک فریب ریاکارانه است. اگر به آن انشاهای قدیمی برگردیم باید گفت علم خوب است. ثروت هم خوب است. قدرت هم بدنیست. به شرط این‌که هریک در جایگاه خود باشد و هیچ‌یک به قلمرو دیگری تجاوز نکند. قطعاً جامعه‌ای سعادتمند خواهد بود که از این سه به وفور برخوردار باشد. اما پیش از آن باید با تدوین قوانین و مقرراتی دقیق و نظارت و حساب‌کشی بی‌رحمانه اجازه نداد که صاحبان هریک از این سه در قلمرو دیگری دخالت کرده یا از امکانات عمومی جامعه به نفع خود سود ببرند. سال‌هاست که رسانه‌ها تلاش می‌کنند تا از روابط پنهان سیاست و ثروت پرده برداشته و سطح آگاهی عمومی جامعه را افزایش دهند و این داستانی است که همچنان ادامه خواهد داشت.

رحیم محمدی / جام‌جم